

حتما هوشنگ گلشیری ادبیات نمایشی تدریس می کرد؟
بزرگترین خدمت گلشیری به ما این بود که دانشجویان را ملزم به خواندن ده رمان برتر آن دوران کرد.

نام‌های این رمان‌ها را می‌گویید؟

حضور ذهن ندارم. یکی‌شان شاید جنگ و صلح بود.

آیا گلشیری سر کلاس این رمان‌ها را تجزیه و تحلیل می کرد؟

سر کلاس به ما می‌گفت بعد از خواندن، کتابها را نقد کنید و بر اساس این نقد نمره درسی می‌داد. شمیم بهار هم سر کلاس نقد سینما می‌کرد و ما را با خیلی از فیلم‌های مهم تاریخ سینما آشنا کرد. روزهایی بود که در حین ترم فیلم‌ها را برای دانشجویان نمایش می‌داد و چون به زبان مسلط بود همزمان فیلم‌ها را دوبله هم می‌کرد. موقی که گلشیری سر کلاس می‌آمد وضعیت دانشجویان نسبت به ادبیات را رصد می‌کرد و تکلیف بچه‌ها روشن می‌شد که در چه مسیری کار کنند.

در آن دوره آیا با عباس نعلبندیان هم ارتباط داشتید؟

بله، ارتباط کوچکی داشتیم. دوره کوتاهی رفتیم خانه نمایش و آشور بانپال کلاسی بر گزار می‌کرد و آتیلا پسیانی من را به این کلاسها معرفی کرد.

آیا با مرحوم آتیلا پسیانی در آن دوران کار مشترکی داشتید؟

قبل از انقلاب نه، اما سالهای بعد در خیلی از کارها در کنارش بودم. ما گروه تئاتر بازی را تشکیل و مسئول گروه آتیلا بود و کارهای خوبی مثل «چهار پرده از چخوف» را کار کردیم.

آیا شهرت پسیانی به دلیل خلاقیت و توانایی‌های خودش بود و یا نام و اعتبار مادرش (جمیله شیخی)؟

به هر حال نام جمیله شیخی تعیین کننده بود و تاثیری را داشت اما به نظرم تنها حمایتی که شیخی از پسرش انجام داد بردن آتیلا کودک به پشت صحنه‌های تئاترهایی که بازی کرد بود تا با این فضا آشنا بشود. آتیلا خودش هنرمند نو آور و با استعداد و خلاق بود.

از چه دورانی دغدغه کار کودک برایتان جدی شد؟

از زمان حضورم در گروه تئاتر بازی و از دهه شصت به بعد دغدغه اصلی‌ام کار کودک شد.

آیا حضورتان در «چریکه تارا» به واسطه این بود که شما در دانشکده شاگرد بهرام بیضایی بودید؟

قبل تر از آن در دهه چهل همانطوری که گفتم ایشان به اهواز آمده بود و بهرام بیضایی را از آن دوران شناختم. ایشان نقش پر رنگی در ارتقای زندگی هنری‌ام داشت.

آن زمان بیضایی قصد رفتن به شوشتر برای تولید «سمعک عیار» را داشت و من چون با آنجا آشنا بودم ماشینی جور کردم و بیضایی را بردم شوشتر و در طول راه مفصل باهاش حرف زدم و آشنایی من با ایشان از این دوره شروع و در دانشکده ادامه یافت.

با عدم آکران «چریکه تارا» کار ارزش خیلی از عوامل فیلم از جمله شما کمتر دیده شد؟

بله، بیضایی چون به من اعتماد داشت ضمن حضورم در بخش بازیگری مسائل مالی فیلم را هم به من سپرده بود.

یعنی مسئولیت قرار داد بسستن با بازیگران هم بر عهده شما بود؟

نه، من کنترل هزینه تولید را بر عهده داشتیم.

در اصل کار یک مدیر تولید را انجام دادید؟

یک جورهایی اینگونه بود.

بودجه تولید «چریکه تارا» چقدر بود؟

واقعا یادم نیست، البته در طراحی صحنه هم کمک می‌کردم. بیضایی خیلی به من لطف داشت.

چرا همکاریتان با بیضایی دیگر ادامه پیدا نکرد؟

بیضایی برای بازی در «مرگ یزدگرد» من را دعوت کرد و متأسفانه به علت غرور جوانی و خودخواهی من خواسته‌های نامعقولی داشتم و در کار بازی نکردم.

یعنی الان بابت رفتارتان آن موقه‌تان پشیمان هستید؟

خیلی، من قرار بود نقشی را بازی کنم که بعدا علیرضا خمسه آن را بازی کرد.

در بعد از انقلاب با حضور و همکاری در کنار مرضیه برومند چند تا از بهترین‌های بازی‌تان را در کارهای وی به خصوص پدر شیرین و تک زبانی حرف زدن «قصه‌های تا به تا» انجام دادید.
قبل تر از آن بیشتر مردم من را با نقش سفیر روسیه در سریال «امیر کبیر» شناخته بودند.

لهجه جذابی برای گویش این شخصیت مورد استفاده قرار دادید؟

آفرین، همین رو می‌خواستیم بگویم. ابتدا قرار بود نقش میرزا آقاخان نوری را بازی کنم و مشغول تمرین بودم و رفتم با سعید نیک‌پور صحبت کردم که با این نقش حال نمی‌کنم. به لحاظ سن و سالی نسبت به خیلی از بازیگران کار مثل هوشنگ بهشتی و سایرین سنم کم بود و برایم سخت بود که در نقش دوم سریال بازی کنم و گفتم اجازه بدهید نقش پرنس روسی را بازی کنم و گفت این نقش را محمد مطیع بازی می‌کند و باهاش صحبت کن که نقش‌هایتان را عوض کنید و من با محمد معامله کردم و خوشبختانه نقش این پرنس روسی خیلی دیده شد.

این نوک زبانی صحبت کردن و دست و پاچلفتی بودن پدر خانواده را آیا خودتان به نقش پدر مجموعه «قصه‌های تا به تا» اضافه کردید؟

تلاش کردم نقش جذاب بشود. مرضیه برومند به من اعتماد کرد و من اتوهای مختلفی درباره مختصات نقش می‌زدم و ایشان این مسائل را کنترل می‌کرد. نوک زبانی حرف زدن این آدم هم کلی داستان پشت سر خودش دارد.

این داستانها را روایت کنید؟

مانی نوری که نقش پسرم را در این سریال بازی می‌کردم. در گویشش نوک زبانی حرف می‌زد و من دیدم بهتر است من هم چنین وضعیتی را به بازی‌ام الصاق کنم.

با مریم سعادت در چند تا کار زوج هماهنگ و یک دستی را ارائه کردید؟

بله، خودم هم از این همبازی شدن راضی هستم.

در این سالها از بازی کدامیک از بازیگران رو به روی‌تان بیشتر احساس رضایت دارید؟

مریم سعادت و سهیلا عزیزی بازیگرانی بودند که در کنارشان تجربیات خوبی دارم.

در تئاتر سالها در ایام مختلف مثل نوروز کار روی صحنه بردید. تئاتر چقدر برایتان مهم است؟

تجربه خوب و دلنشینی است. در فرهنگ ملی ایران و در نواحی مختلف کشورمان آداب و سنن نوروزی بی شماری داریم که می‌تواند دستمایه خوبی برای اجراهای نوروزی باشد. مراسم و آیین «تکم گردانی»، «نوروز خوانی» و غیره زیاد داریم که قرن‌ها در نواحی مختلف کشورمان در آستانه نوروز اجرا می‌شوند و جزو هویت مردمان کشور عزیزمان محسوب می‌شوند. یادم می‌آید نمایش «خمره سخنگو» را به کارگردانی سیاوش طهمورث در ایام عید روی صحنه بردیم. طرح اولیه نمایش متعلق به سوسن تسلیمی بود و اگر درست به یاد داشته باشم در نوروز سال ۵۸ اجراش کردیم و خاطرات خوبی برایم رقم خورد. یادش بخیر نمایش در مجموعه تئاتر شهر اجرا شد و اکبر عبدی و اکبر رحمتی هم جزو بازیگران کار بودند. در «خمره سخنگو» بنا به فرآورد ایام شاد نوروز داستان هم فضای شادی داشت و داستان سه نفر دوست بود که آدم دانشمندی را می‌دزدند. دانشمندان دستشان فرار می‌کند و به یک کارگاه تولید و فروش کوزه پناه می‌برد. من نقش این پیرمرد دانشمند را بازی می‌کردم و اکبر عبدی هم نقش یکی از شاگردان کارگاه کوزه سازی را بازی می‌کرد.

مدتی هم در ایام کرونا و قبلش به کیش برای کار تئاتر رفتید؟

چند سالی برای زندگی به جزیره کیش رفته بودم و با هنرمندان جوان تئاتری در کیش فعالیت‌هایی را شروع کرده‌ایم. یکی از این برنامه‌ها نامش «ت مثل تئاتر» است. البته این برنامه «ت مثل تئاتر» را بیست قبل با گروه فیتیه‌ها در فرهنگسرای بهمن و تالار هنر اجرا کرده بودیم. برای آماده شدن این هنرمندان جوان مدتها دوره‌های آموزشی برگزار کردم و اجرای نمایش در ایام نوروز در سالن همایش‌ها جزو برنامه‌های مان بود.

ادبیات و کار کودک برایتان چه جذابیت‌هایی دارد که علی‌رغم چالش‌های موجود در دورنش همچنان با علاقه پیگیری‌اش می‌کنید؟

از قبل از انقلاب در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به عنوان مربی تئاتر کار می‌کردم. دوره کوتاه کتابداری را در کانون تجربه کردم و بر اساس متدهای آموزشی به مناطق مختلف و شهرستانها برای تدریس می‌رفتم. شهرهایی مثل سمنان، دامغان و شاهرود، تبریز، ارومیه و خوی و غیره.

آیا بازی در تئاتر در آن دوران را به موازات این فعالیت‌ها ادامه می‌دادید؟

بله، به طور مثال در نمایش «انسان نیک سچوان» نوشته برتولت برشت و به کارگردانی دکتر محمد کوثر بازی کردم. در هر حال ماجرای کانون باعث شد در بعد از انقلاب همچنان به فعالیت بپردازم. مدتی هم مسئول آرشو کانون بودم. در آرشو، قصه‌ها و افسانه‌های کهن را تبدیل به مسائل قابل فهم برای کودک و نوجوان می‌کردم. در این بخش تاثیر بهروز غریب‌پور غیر قابل کتمان است و بعدترش با پیگیر شدن تاسیس فرهنگسرای بهمن خدمات چشمگیری به تئاتر این مملکت انجام داد.

در این سالها در چند سریال مثل «غریبه» که پخشش چند وقت پیش تمام شد بازی کردید. اما مدتی کم کار و یا کلا دور بودید علت این فاصله‌ای که از دنیای بازیگری در سینما و تلویزیون گرفتید چه بود؟

همانطوری که در بالا اشاره کردم با همسرم چند سالی در کیش زندگی کردیم و به همین دلیل از بازی در سینما و تلویزیون فاصله گرفتم. اتفاقی که مایل نبودم رخ بدهد. در کیش شغل کتابفروشی و تدریس تمام وقتم را درگیر خودش کرده بود.

نحو استقبال مردم از کتابفروشی در کیش چگونه بود؟

بد نبود و تاثیرات فرهنگی داشت. در زمان کرونا من به لحاظ مالی و روحی و روانی آسیب‌های زیادی دیدم.

به چه دلیل؟

برای اینکه از سوی مسئولین از من هیچ نوع حمایتی انجام نشد و سالن تئاتر را در محل کتابخانه‌ام بدون هیچ حمایتی راه اندازی کردیم و به واسطه کرونا تمام هزینه‌هایی که برای تجهیز سالن اعم از نور و صدا از بین رفت و دچار زیان مالی شدم. برگردیم به سواتان الان هم به طور محدود بازی می‌کنم اما نقش‌ها برایم چندان لذت بخش نیستند.

در مراسم اختتامیه جشنواره کودک هم حضور داشتید. برگزاری جشنواره کودک را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

به علت اینکه زمان اقامتم در اصفهان کوتاه بود فرصتی برای فیلم دیدن نداشتم. در هر صورت خیلی از آثار شاخص دوره‌های قبلی جشنواره کودک هنوز بعد از سالها نتوانسته‌اند فرصت آکران داشته باشند و نبود این رویه، پل ارتباطی میان کودک و فیلم کودک را از بین می‌برد و این به نفع سینمای کودک و نوجوان نیست. اگر فیلم‌های کودک روال طبیعی آکران داشته باشند تهیه کننده بخش خصوصی هم رغبت ورود و سرمایه گذاری در این بخش را پیدا می‌کند و رونق در سینمای کودک به وجود می‌آید و سفره فرهنگی مناسبی برای انواع ذائقه‌های کودکان مهیا و آماده می‌شود.

حرف پایانی؟

بد جوری در این مدت آرزو ده خاطر و دلشکسته شده‌ام. بارها مدیران و مسئولین برای انجام کار از من طرح و ایده و فیلمنامه خواسته‌اند و گفتند حیف است هنرمندی مثل رضا فیاضی کار نکنند...

منظورتان کدام مدیران است؟

دوستان مدیری که در شبکه پویا، نهال و گروه‌های کودک شبکه‌های مختلف تلویزیونی مدیریت می‌کنند. چند وقت پیش یکی از دوستان مدیر من را به دفترش دعوت کرد و جلسه برگزار شد و در این جلسه توافق کردیم که برایشان برنامه‌ای تولید کنیم و همه توافقات انجام شد و قرار بود که قسط اولیه پرداخت شود که از دفتر این مدیر تماس گرفته شد که تغییراتی انجام شده و نمی‌توانیم کار شما را تولید کنیم. جالب است معاون این آقا پروژه را دستش گرفت و همسرش نیز شد کارگردان برنامه! این وضعیت رسانه ملی است که این اتفاقات در آن رخ می‌دهد و افتخار این دوست محترم این است که زیر مبلغ قرارداد مالی من برنامه را بدون توجه به کیفیت و استانداردهای لازم ساخته است. به نوعی من را دور زدند، کاری که بسیار ناجوانمردانه است.

این نوع کارها و بد عهدی و بی احترامی به پیشکسوتان باعث شده که برنامه‌ها و سریال‌های تلویزیون با افت شدید کیفی و ریزش مخاطب رو به رو شده و مردم نیاز فرهنگی‌شان را از جاهای دیگر مثل شبکه نمایش خانگی و شبکه‌های آن‌ور آبی تأمین می‌کنند. حرف‌های ما هم که دلسوزانه است والا قطعاً هیچ اثری در مدیریت و تصمیم‌گیری‌های این دوستان محترم ندارد.

این روزها چگونه اوقات‌تان را سپری می‌کنید؟

قرار دادم برای سریالی بسته‌ام که کارش هنوز شروع نشده و در مرحله پیش تولید است و مطالعه رمانی با عنوان «پناهگاه زمان» را چند روزی است شروع کرده‌ام که نویسنده‌اش گئورگی گاسپاریانف است. نویسنده مطرح بلغاری که آثار خوبی در کارنامه‌اش دارد. رمانی که خواندنش شما را دیوانه می‌کند و روح و روان آدم را جلا می‌بخشد. داستان رمان در کلینکی رخ می‌دهد که بیمارانش دچار آلزایمر هستند.